# شمارش معکوس صدر

**مهدی بازرگان:** در حالی مهلت ۴۰روزه مقتدی صدر برای تشکیل دولت عراق از نیمه گذشته که هنوز جریان رقیب با محوریت «چارچوب هماهنگی» از توافق بر سر تعیین رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و اعضای کابینه بازمانده است.

اگرچه رهبر جریان صدر عنوان کرد همه احزاب و جریان‌های عراقی با همه نیروهای سیاسی بدون استثنا برای تشکیل دولت اکثریت ملی به‌جز جریان متبوعش (صدر) مذاکره کنند، اما ناگفته پیداست که اساسا ذات تمامیت‌خواه مقتدی صدر اجازه ایجاد چنین روندی را به چارچوب هماهنگی برای تشکیل دولت نمی‌دهد تا ضمن به شکست کشاندن هر پروسه‌ای برای تشکیل دولت در این مهلت، خود را سنگ‌بنای سیاسی عراق نشان دهد که بدون حضور او و جریانش هیچ اتفاق ملموسی برای این کشور روی نخواهد داد. درحالی‌که واقع امر آن است که جریان صدر خود بخشی از مشکلات عراق نوین پساصدام در ۱۹ سال گذشته بوده؛ به‌ویژه آنکه این روزها تمامیت ارضی این کشور با تجاوز ارتش ترکیه نادیده گرفته شده است.

فقدان کارایی دولت‌های پیشین عراق در مبارزه با فساد گسترده و سیستماتیک در این کشور، تشکیل دولت سهامی، عدم توفیق در بهبود وضعیت اشتغال، ارتقای سطح معیشت و برخورداری جامعه از خدمات حداقلی شهری و نبود تلاش جدی برای حل سایر مشکلات و برون‌رفت عراق از چالش‌ها و معضلات فعلی، همگی از واقعیت‌های تلخ سال‌های اخیر در این کشور است که مستقیم یا غیرمستقیم به عملکرد مقتدی صدر و جریان او هم ارتباط دارد.

پیرو این چالش‌ها و مشکلات، برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمانی در سال گذشته، نه‌تنها وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم عراق را بهتر نکرد، بلکه این کشور با گذشت ۱۹۸ روز از انتخابات کماکان در بن‌بست جدی برای تشکیل دولت گرفتار شده است؛ بن‌بستی که به نظر می‌رسد به این زودی‌ها پایان نخواهد یافت.

با نگاهی به تحولات قریب به ۲۰۰ روز اخیر در عراق، به‌روشنی قابل درک است که تداوم و تشدید جدال سیاسی صدر با چارچوب هماهنگی سایه سنگینی بر کل مناسبات عراق انداخته است و تا زمانی که یکی از دو طرف به قدرت دست پیدا نکند، عملا خروج از بن‌بست فعلی غیرممکن جلوه می‌کند.

آن‌گونه که به نظر می‌رسد، در این بین سناریوی تقسیم قدرت شاید مطلوب نگاه برخی شخصیت‌ها نظیر هادی عامری و بخشی از چارچوب هماهنگی باشد؛ هرچند نوری مالکی، نخست‌وزیر پیشین عراق و مهره کلیدی این جریان (چارچوب هماهنگی) چنین باوری ندارد، ولی در آن سوی داستان مقتدی صدر به کمتر از تصاحب کل قدرت و زعامت کامل بر امور عراق قناعت نمی‌کند؛ کمااینکه او در توییت ۳۰ مارس/ ۱۰ فروردین و در پاسخ به موضع رهبر جریان فتح به‌صراحت بیان کرد «من هرگز با شما توافق نمی‌کنم. توافق به معنای پایان کشور است. هیچ خیری در دولت توافقی سهمیه‌بندی نیست».

به هر حال مقتدی صدر که شناخته‌شده‌ترین بازمانده خاندان صدر به شمار می‌رود، با محبوبیتی نسبتا پررنگ بین شیعیان عراق توانسته است سایه خود را بر کل عراق بگستراند. در کنارش رهبر جریان صدر ذیل ورود به مسائل اجتماعی، خدماتی، مذهبی، سیاسی، بین‌الملل، رسانه‌ای و تشکیل بدنه‌ای از نظامیان در این سال‌ها سعی کرده است به‌مثابه یک شبه‌دولت، پهلو به پهلوی دولت رسمی بغداد عمل کند.

حال در چنین شرایطی که فضای لازم برای رهبر جریان صدر به منظور گسترش هرچه بیشتر نفوذش در ساختار رسمی قدرت عراق فراهم شده است، او از هیچ تلاشی برای به بن‌بست کشاندن تحرکات چارچوب هماهنگی در دو هفته باقی‌مانده از مهلت ۴۰روزه دریغ نخواهد کرد. بنابراین از هم‌اکنون باید گفت شمارش معکوس صدر برای ورود تمام‌عیار به عرصه تشکیل دولت و قبضه کل عراق شروع شده است؛ به‌ویژه آنکه صدری‌ها بیشترین کرسی پارلمانی را دارند و مهره تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به دولت آتی و در کل آینده عراق هستند. حال باید دید این نعل وارونه مقتدی صدر می‌تواند منافع او را تأمین کند یا خیر؟!

# سنت‌شکنی مکرون

## «لوپن» با وجود شکست، سیاست‌های خود در حوزه مهاجرت را به خواست عمومی تبدیل کرده است

آنچه در انتخابات یکشنبه فرانسه رقم خورد، تأیید نظرسنجی‌های پس از مناظره امانوئل مکرون و مارین لوپن بود. درواقع پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه چند روز قبل از رأی‌گیری یکشنبه و در مناظره تلویزیونی چهارشنبه‌شب مشخص شده بود. ارزیابی سازمان‌های نظرسنجی نشان می‌داد مکرون در آن مناظره پیروز بود و رقیب راست‌گرای افراطی او همچنان درک و دریافت لازم را برای رئیس‌جمهورشدن ندارد. اما لوپن بدون تردید بازنده‌ای صرف نبود. اینکه او در دور دوم انتخابات فاصله خود را با مکرون در قیاس با سال ۲۰۱۷ نصف کرد و جامعه فرانسه در حمایت قوی‌تر از او وارد دورانی از شکاف سیاسی بیشتری شد نیز به این برمی‌گردد که مکرون دیگر برگ نانوشته‌ای نبود و بسیاری که در ۲۰۱۷ با اکراه و حداقل‌هایی از امید به او رأی دادند تا مانع پیروزی یک راست افراطی شوند، این بار سرخورده‌تر از آن بودند که آن تجربه را تکرار کنند و حتی با تحولاتی که در پنج سال اخیر در فرانسه و جهان رخ داد، بسیاری از شعارهای لوپن و حزب «اجتماع ملی» مورد تأیید مکرون میانه‌رو هم قرار گرفته بود.

با وجود آنکه مکرون با کسب حدود ۵۸ درصد آرا و با پیروزی در انتخابات یکشنبه سنت دهه‌های اخیر فرانسه را شکست و توانست برای دومین دوره رئیس‌جمهور فرانسه باقی بماند، اما پایین‌ترین سطح مشارکت در دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری و کمترین رأی در دور دوم برای پیروز این انتخابات، نشان از شکاف و دودستگی روزافزون در جامعه فرانسه دارد. لوپن در سخنرانی خود پس از مشخص‌شدن نتیجه انتخابات که با ثبت حدود ۴۲ درصد آرا منجر به ثبت بهترین عملکرد انتخاباتی‌اش تا به امروز شد، از این شکست به عنوان یک «پیروزی قاطع» یاد کرد و وعده داد این انتخابات پایان کار سیاسی او نخواهد بود؛ «من در پس این شکست، کاملا امیدوارم».

لوپن موفق شده در حدود یک دهه اخیر، حزب خود، «اجتماع ملی» (جبهه ملی سابق) را از یک گروه حاشیه‌ای به یکی از مهم‌ترین بازیگران سیاست فرانسه تبدیل کند. او دو بار به دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری راه یافته است. بااین‌حال، شاید مهم‌ترین اثرگذاری او این بوده که سیاست جریان راست افراطی فرانسه در مورد اسلام و مهاجرت را مورد پذیرش عمده جریان‌های سیاسی فرانسه قرار دهد و مخالفان خود ازجمله مکرون که جریان اصلی رسانه‌ای فرانسه را در اختیار دارند، مجبور به پذیرش برخی دیدگاه‌های خود کند. واقعیت این است که قدرت ماندگار گروه‌های پوپولیست و ناسیونالیست در سراسر اروپا نشان داده است این نیروها برای تحقق اهداف خود لزوما نیازی به پیروزی در انتخابات ندارند. از بریتانیا گرفته تا آلمان، این احزاب ثابت کرده‌اند که کم‌وبیش به همان اندازه احزاب پیروز می‌توانند از حاشیه بر سیاست تاثیر بگذارند و حتی گاهی اوقات احزاب جریان اصلی را وادار کنند تا سیاست‌های مورد نظرشان را اجرا کنند. مارین لوپن رهبر راست افراطی چند سال گذشته را صرف تلاش برای گسترش وجهه حزب خود از طریق تلطیف مواضع افراط‌گرایانه کرده است. این فرایند شامل تغییر نام حزب، اخراج پدر از حزب و اولویت‌بندی مجدد برای تمرکز بیشتر بر مسائل مهمی مانند افزایش هزینه‌های زندگی و حمایت‌های اجتماعی است. اما دیدگاه های سنتی‌تر حزب، ازجمله ملی‌گرایی و حمایت از ایجاد محدودیت‌های گسترده علیه مسلمانان، همچنان از اصول این حزب باقی می‌ماند. فاصله‌گرفتن نسبی لوپن با ایده خارج‌کردن فرانسه از اتحادیه اروپا و اکتفاکردن به برقراری رابطه‌ای چالش‌برانگیز با اتحادیه مثل مجارستان و لهستان به سود دولت‌ها و قوانین ملی و داخلی و به‌خصوص سوارشدن او بر موج سرخوردگی‌های ناشی از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و مهاجرتی مکرون کم‌وبیش مؤثر واقع شد. لوپن به‌ویژه در مناطق دورافتاده و شهرهای کوچک‌تر و روستاها بیش از همه با تکیه بر مسائل معیشتی و وعده برای تقویت قدرت خرید مردم و نیز محدودسازی حقوق و ورود مهاجران و برخی اقلیت‌های مذهبی نسبتا موفق بود. بااین‌حال، جنگ اوکراین و رابطه سابق لوپن با کرملین با وجود تلاش او برای در سایه قراردادن این مسائل و ممانعت از محوری‌شدن نگاه مثبتش به ولادیمیر پوتین، در کمپین انتخاباتی، چندان موفق واقع نشد و مکرون در مناظره تلویزیونی این موضوع را در کنار مسائل دیگر به اهدافی برای حمله به لوپن تبدیل کرد.

### ۵ سال دشوار

پیروزی ضعیف‌تر مکرون بر لوپن در مقایسه با پنج سال پیش را می‌توان نشانه‌ای از شکست نسبی پروژه‌های سیاسی و اجتماعی او و موافقت ضعیف جامعه نسبت به اجرائی‌شدن آنها دانست. اگر مکرون برخی عقب‌نشینی‌ها را در پروژه‌های اجتماعی جنجالی خود اعلام نمی‌کرد و نیز اگر بخش بزرگی از نخبگان سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ای فرانسه عمدتا نه از سر رضایت از مکرون و برنامه‌هایش بلکه برای ممانعت از پیروزی لوپن به حمایت صریح از ساکن کنونی کاخ الیزه برنمی‌آمدند، نتیجه انتخابات یکشنبه شاید درصد باز هم بیشتری را به سود لوپن نمایش می‌داد. آنچه مسلم است این است که مکرون در دور دوم ریاست‌جمهوری خود با مشکلات بیشتری در مقایسه با سال ۲۰۱۷ روبه‌رو است؛ مشکلات ناشی از شکاف بیشتری که در جامعه شکل گرفته و مطالبات مربوط به حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌های مهاجرتی که عدم پاسخ به آنها نتایج انتخابات را به سود تقویت موقعیت مارین لوپن و کاهش مشارکت در انتخابات سوق داده است. چالش‌ها در درون اتحادیه اروپا به‌خصوص با آلمان درباره چگونگی گسترش اتحادیه و به‌ویژه بر سر سخت‌گیری یا تساهل در مسائل مربوط به مقررات مالی، بودجه‌ای و استقراضی دولت‌های عضو هم موضوع کم‌اهمیتی نیست. از طرف دیگر فرانسه هنوز نتوانسته تنش‌های خود با بریتانیا پس از خروج این کشور از اتحادیه اروپا را حل‌وفصل کند. علاوه بر این، پیگیری مسائل مربوط به استقلال امنیتی و نظامی اروپا و بازتنظیم رابطه این بلوک با ایالات متحده و ناتو که از رویکردهای محوری مکرون بوده، آن‌هم در شرایطی که جنگ روسیه علیه اوکراین بسیاری از مناسبات نظامی و امنیتی را با چالش‌های گسترده روبه‌رو کرده نیز کار الیزه را در پنج سال آینده پیچیده‌تر کرده است.

# چرا جنگ اوکراین مهم است

ناصر همرنگ
نویسنده و پژوهشگر

روزگاری تروتسکی به‌درستی گفته بود: «اروپا تکنولوژی خود را به آمریکا و ایدئولوژی خود را به روسیه فروخته است». بااین‌حال، او احیانا پیش‌بینی نکرده بود که اروپای حسابگر و بازرگان‌منش پس از سال‌ها چندین بار ناگزیر خواهد شد بهای سنگینی را بابت پیامدهای فروش کالاهایی از آن دست بپردازد؛ درحالی‌که تاریخ مصرف آنها در عمل مدت‌هاست سپری شده است. جنگ اوکراین نشان داد اروپای پیر نمی‌تواند گریبان خود را از دست گذشته‌اش برهاند. اروپا هم‌اکنون در خانه خود درگیر ایدئولوژی‌های کهنه‌ای است که مانند بیماری‌هایی مزمن شده که در آن واحد به جانش افتاده‌اند. شاید هنگام آن فرارسیده باشد که سخن تروتسکی را این‌گونه بپیراییم: اروپا بخش‌هایی از ایدئولوژی خود را به روسیه و بخش‌های دیگر و مهم‌تر آن را به آمریکا صادر کرده است. و به شتاب بیفزاییم که همه این ایدئولوژی‌ها با همه گوناگونی‌های‌شان چه به‌عنوان انگاره‌های کارل مارکس و فریدریش انگلس و چه در جایگاه آموزه‌های جان لاک و دیگران، در جهان پس از دو جنگ جهانی به رنگ تندی از چپ‌اندیشی‌های مزمن‌شده و گونه‌ای از جهان‌وطنی و انترناسیونالیسم اروپایی آلوده شده‌اند.

مخالفت آشکار با ناسیونالیسم و دشمنی با دولت‌های ملی در سرتاسر جهان از خاورمیانه تا آمریکای لاتین به هر شکل، در کانون این گوناگونی‌ها جای دارد. بااین‌حال، اروپا آنچه را که کاشته بود، احیانا تا سال‌های سال ناگزیر است همچنان درو کند. آنچه در سبد فکری مارکسیسم سیاسی به شوروی فروخته شده بود، به‌عنوان کالای بنجل به آشغال‌دانی تاریخ سپرده شد و آنچه به شکل لیبرالیسم اقتصادی به آمریکا داده شده بود و در کمال شگفتی در گذر زمان شکل رادیکال و افراطی از یک جهان‌وطنی چپ‌گرا به خود گرفته بود و سپس در کمال شگفتی به شکل یک مارکسیسم فرهنگی درآمده بود، اکنون پس از چندین دهه به خود او برگشت داده شده است.

جنگ روسیه در اوکراین را در فضایی این‌چنین گرگ‌ومیش باید دید. هرچند سخت و پیچیده باشد، اما از آن گریزی نیست. اگر دو جنگ اول و دوم جهانی را جنگ‌های خانگی اروپا با گستره‌هایی جهانی بپنداریم، احیانا و در کمال شگفتی خواهیم توانست جنگ اوکراین را سومین آنها نام بگذاریم. همچنین اگر هر دو جنگ پیشین را رویارویی ارزش‌های درونی دو دنیای نامتجانس اروپایی در کشاکش روزگاران پسادولت-ملت برای به‌دست‌آوردن مرکزیت بدانیم، از هم‌اکنون شاید بتوانیم این جنگ را در گزاره‌هایی توضیح بدهیم که فرجام طبیعی اما شگفت‌انگیز به هم رسیدن دو اندیشه سیال، ناهمگن و نامتوازن جهان اروپایی در پیشانی آنها جانما شده است؛ یکی راست نومحافظه‌کار ملی‌گرای اروپامحور و آن دیگری چپِ کهنه نوشده جهان‌اندیشِ جهان‌وطنِ جهانی‌سازِ رادیکال. هر دو اینها البته برای اروپا داستانی دارند و برای جهان‌های پیرامون دردسرهایی. جنگ اوکراین زبانه‌های خشم مشترک اما سرباززده جهانی‌سازان و چپ‌های نو و نئومارکسیست‌های آمریکایی علیه هرگونه هم‌گرایی‌هایی پیرامونی و منطقه‌ای در اروپاست؛ هم‌گرایی‌ای که می‌تواند روسیه و اروپای باختری را به یک سوی تاریخ براند. آنچه از دل این جنگ بیرون خواهد آمد، بی‌گمان نظم نوینی را در درازهنگام برای جهان هم‌روزگار ما زمینه‌سازی خواهد کرد. پرسش سرنوشت‌ساز اما این است که آیا روسیه در این جنگ پیروز خواهد شد یا نه؟ پاسخ آن احیانا برخلاف گردوخاک رسانه‌ای است که جریان چپ رادیکال جهانی‌ساز با یاری دستگاه غول‌پیکر تبلیغاتی‌اش به راه انداخته است. همه پیش‌فرض‌ها دراین‌باره به ریسمان بلندی از یک رخداد آویخته‌اند که یعنی پیروزی نیمه‌تراژیک و نیمه‌کمیک روسیه؛ هرچند با یک صورت‌حساب بلندبالا. این به آن معناست که جریان محافظه‌کار ملی‌گرای اروپایی به صورتی ناخواسته و ناگهانی در برابر اندیشه جهان‌وطنِ جهان‌اندیشِ جهانی‌ساز موقعیت نیرومندتری خواهد یافت. در آن صورت، حزب‌های چپ حتی چپ‌های میانه، اندک‌اندک رنگ خواهند باخت و جای خود را ابتدا به حزب‌های دست‌راستی با گرایش‌های افراطی و سپس راست‌های میانه خواهند داد. دولت‌های ملی در اروپا به‌ویژه در آلمان و فرانسه نیرو خواهند گرفت و اندیشه پیمان اروپا به شکل کنونی به محاق خواهد رفت؛ اما روسیه خسته، از آن پس به مناطق خارج نزدیک خود یعنی استپ‌های آسیای میانه، کوه‌های قفقاز و دشت‌های اروپای شرقی به‌عنوان مناطق امن و خلوت بسنده خواهد کرد تا دورادور و البته بیش از پیش در سرنوشت اروپای نو سهیم و همپا شود. ازاین‌رو اندیشه اروپای یکپارچه نو با روح اسلاوی- ژرمنی آن و با محوریت آلمان، فرانسه و روسیه دنبال خواهد شد تا به ناگاه و در نخستین فرصت به شکل یک قطب قدرت ناشناخته از دل این ژئوپلیتیک نوین بیرون بزند. در برابر، آمریکا نیز به خوی نهادینه‌شده انگلوساکسون خویش بازخواهد گشت و هم‌گرایی با انگلستان، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و احیانا دیگر کشورهای هم‌سود را دنبال خواهد کرد تا بتواند همچنان در جایگاه یک قطب قدرت در ثروت و قدرت جهانی سهیم باشد. این اگر نه به معنای پایان جهانی‌سازی، دست‌کم به معنای آغاز یک پایان برای هرگونه جهان‌وطنی لگام‌گسیخته و رادیکال و حداقل به معنای پایان مارکسیسم فرهنگی در اروپا و آمریکاست. می‌توان حدس زد که تداوم اقتدار سیاسی و اقتصادی چین و آینده آن به‌عنوان یکی از سه کانون قدرت همچنان تردیدناپذیر خواهد بود. ازاین‌رو تنها در آینه یک جهان سه‌ضلعی با شکل‌های اروپایی، آمریکایی و چینی است که خواهیم توانست چهره جهان روزگاران پساجنگ اوکراین را ببینیم. در این میان خاورمیانه بدون تردید نخستین جایی است که بیرون از اروپا از این پیروزی تأثیر خواهد پذیرفت. این می‌تواند به معنای تقویت دولت‌های ملی و تضعیف جریان‌های گریز از مرکز و نیز برآمدن نظام‌های پایدار و دولت‌های اقتدارگرا و متمرکز باشد. هند و پاکستان رویارویی زرگری خود را در حوزه جهان کشورهای هم‌سود و در یک جهان انگلوساکسونی دنبال خواهند کرد؛ شاید نیز اندکی دیگر ناچار شوند به یک ناتوی خاورمیانه‌ای-شبه‌قاره‌ای با باشندگی عرب‌ها و اسرائیل تن دردهند. حال و روز کره و ژاپن نیز بیش از این نخواهد بود که یعنی تداوم همزیستی با آمریکا. بااین‌حال، آینده آسیای دور از آن چین است و نه هیچ‌کدام از این دو. آمریکای لاتین احیانا بهترین وضعیت را خواهد داشت. دولت‌های ملی پیرامون برزیل و آرژانتین و شاید مکزیک گرد خواهند آمد تا در کنار هم و بر مدار یک خوی همپای لاتینی-سرخ‌پوستی به تکامل برسند. اما روی مشترک این رخدادها یکی بیشتر نیست؛ پیروزی روسیه در جنگ اوکراین در سرتاسر جهان به کم‌رنگ‌شدن تدریجی ارزش‌های چپ جهانی و هرگونه اندیشه‌های جهان‌وطنی خواهد انجامید.

اگر دو جنگ پیشین تنها بر بنیاد توانایی‌ها و اراده‌های درونی انسان اروپایی برای شکل‌دادن به مرزهای شکننده جهان در حال گذار شکل گرفته بود تا اروپا همچنان در کانون قدرت جهان باقی بماند، جنگ اوکراین بیرون از اراده آنها پدید آمده است. همچنین اگر فرجام هر دو جنگ پیشین اروپایی به محوریت اروپا به معنای کهنه آن پایان داد، جنگ اوکراین در صورت پیروزی روسیه می‌تواند بخش‌هایی از دستاوردهای بربادرفته جهان اروپایی و رؤیاهای دیر و دور آن را یکباره از نو زنده کند و حس اروپایی‌بودن را به آن بازگرداند. ازاین‌رو است که جنگ اوکراین اهمیتی بسزا دارد، هم برای اروپا و هم برای همه جهان. به فرجام، شاید اگر اروپای پیر از این پس ناگزیر شود در عصر پساجهانی‌سازی در صدور بی‌محابای ایدئولوژی‌های جهان‌شمول و انتزاعی و شاعرانه‌شده خویش به جهان‌های پیرامونی اندکی بازنگری کند، دستاورد بزرگی است.

سند کمپانی خودرو سواری هاچ بک تیبا ۲ مدل ۱۳۹۶ رنگ مشکی متالیک به شماره پلاک ایران ۴۶_۱۹۴ د ۱۶ و شماره موتور M15/8410742 و شماره شاسی NAS821100H1089911 به نام **افسر غیاثی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز و سند کمپانی **خودرو پژو پارس XU7** رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۵ به شماره پلاک ایران ۸۸ - ۹۸۶ و ۵۷ و شماره موتور 124K0767087 و شماره شاسی NAAN01CEXFH276286 به نام **شیما راثی مهدی زاد** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

مدرک فارغ التحصیلی **اینجانب زهرا نصیری** فرزند محمدولی به شماره شناسنامه ۳۷۴ و کد ملی ۰۰۷۱۰۰۲۴۵۶ صادره از تهران در مقطع کاردانی رشته نرم افزار کامپیوتر صادره از دانشگاه آموزش علمی کاربردی جهاددانشگاهی ۲ با شماره ۸۳۰۱۲۷ مفقود گردیده و فاقد اعتبار قانونی است. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه جامع علمی کاربردی به نشانی تهران، میدان فردوسی، خیابان انقلاب، بعد از استاد نجات اللهی، جنب پل کالج (کنارگذر)، پلاک ۶۸۲ ارسال نماید.

کارت دانشجویی **اینجانب امیر حسنی** با شماره دانشجویی ۹۹۴۸۱۱۶۴ از دانشگاه علم و صنعت رشته عمران در مقطع کارشناسی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

**آگهی فقدان**

موسس محترم مرکز درمان سوء درمان راه آسمان واقع در تهران طی نامه‌ای اعلام نموده است پروانه آگونیست مرکز به شماره ۱۵۰/۴۲۹۶ مورخ ۹۳/۱۰/۱۰ مفقود گردیده است. لذا بدینوسیله ضمن ابطال پروانه فوق‌الذکر از یابنده تقاضا می‌شود آن را به معاونت درمان دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران واقع در خیابان جمهوری تقاطع خیابان حافظ- طبقه دوم- واحد درمان سوء مصرف مواد تسلیم نماید.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR

ارتباط با روزنامه شرق
T.ME/ALOSHARGH
WWW.SHARGHDAILY.IR